



فرسنگ

چین؛ شهر لانژو (Lanzhou) - عبادتگاه White Pagoda Mountain
این عمارت یک عبادتگاه هشت ضلعی هفت طبقه هست که به افتخار یک لامای معروف تبتی ساخته شده است.
وی در راه ملاقات با بنیانگذار چنگیز خان و امپراتور سلسله یوان در قلعه بیتا شان یا وایت در اثر بیماری شدید جان سپرد.

فرسنگ اول

مفاهیم و معنی

به نام کردگار هفت افلاک که پیدا کرد آدم از کفی خاک
« اشاره به آیه «انی خالق بشرأ من طین»

الهی، فضل خود را یار ما کن ز رحمت، یک نظر در کار ما کن
« طلب فضل و رحمت از خداوند

تویی رزاق هر پیدا و پنهان تویی خلاق هر دانا و نادان
« اشاره به صفت «روزی رسانی» و «آفرینندگی» خداوند.

زهی گویا ز تو، کام و زبانم تویی هم آشکارا، هم نهانم
« خداوند برای بنده همه چیز است.

چو در وقت بهار آیی پدیدار فروغ رویت اندازی سوی خاک
« بهار جلوه‌ای (نشانه‌ای) از حضور خداوند است.

گل از شوق تو خندان در بهار است از آتش رنگ‌های بیشمار است
« دلیل زیبایی‌های جهان طبیعت خداوند است.

هر آن وصفی که گویم، بیش از آنی یقین دانم که بی‌شک، جان جانی
« خداوند در ظرف شناخت ما نمی‌گنجد.

نمی‌دانم، نمی‌دانم الهی تو دانی و تو دانی، آنچه خواهی
« بی‌اختیاری و ناآگاهی بنده در برابر خواست خدا.

چراغ‌های راه

- ✓ مفهوم کلی این درس «غرور و خودبزرگ‌بینی» و نکوهش این خلق ناپسند و در برابر آن ستایش تواضع و افتادگی است.
- ✓ چشمه نماد غرور است و دریا نماد عظمت و بزرگی.

پشت دیوار آنچه گویی گوش‌دار تا نباشد در پس دیوار گوش
« توصیه به مراقبت از گفتار برای جلوگیری از افشای سخن.

ما را سر باغ و بوستان نیست هر جا که تویی تفرّج آنجاست
 ◀ ترجیح معشوق بر پدیده‌های طبیعی. (این مفهوم در شعر سعدی بسیار پرتکرار است).

✓ گاه پدیده‌های طبیعی در برابر زیبایی معشوق هیچ‌اند. پس به یاد داشته باشید که در این حالت امکان وقوع ترجیح مشبّه بر مشبّه‌به بسیار بالا است:

برخیز که در سایه سروی بنشینیم کان جا که تو بنشینی بر سرو قیام ست

عالم از شور و شر عشق خبر هیچ نداشت فتنه‌انگیز جهان نرگس جادوی تو بود
 ◀ عشق و معشوق ازلی

یکی قطره باران ز ابری چکید خجل شد چو پهنای دریا بدید
 که جایی که دریاست من کیستم؟ گر او هست حقا که من نیستم
 چو خود را به چشم حقارت بدید صدف در کنارش به جان پرورید
 بلندی از آن یافت کاو پست شد در نیستی کوفت تا هست شد

◀ ستایش تواضع / فروتنی در برابر بزرگان

◀ ستایش تواضع / فروتنی در برابر بزرگان

✓ مفهوم کلی این گنج حکمت، ستایش خردی است که انسان را از بلا می‌رهاند.

◀ تدبیر در هنگام بلافایده بیشتر ندهد.

◀ توصیه به پیشگیری / علاج پیش از واقعه.

◀ عاقل از منافع دانش هرگز نومید نگردد و در دفع مکاید دشمن تأخیر صواب نبیند.

◀ ستایش دانش و توصیه به چاره‌اندیشی زود هنگام در مواقع بلا.

دین حکم در آموختن نیکوکاری

◀ خود را به نیکی و نیکوکاری به مردم نمای و چون نمودی به خلاف نموده، مباش. به زبان، دیگر مگو و به دل، دیگر مدار، تا گندم‌نمای جو فروش نباشی.

◀ پرهیز از دورویی

◀ که هر که داد از خویشتن بدهد، از داور مستغنی باشد

◀ اشاره به حدیث «حاسبوا قبل أن تُحاسبوا»

◀ اگر غم و شادایت بود، به آن کس گوی که او تیمار غم و شادی تو دارد.

◀ هر کسی محرم غم و شادی ما نیست. (برای کسی بمیر که برایت تب کند)

◀ اثر غم و شادی پیش مردمان، بر خود پیدا مکن

◀ توصیه به تودار بودن (تن زدن)

◀ و به هر نیک و بد، زود شادان و زود اندوهگین مشو

◀ توصیه به راه تعادل میان غم و شادی و اشاره به آیه «لِكَيْلَا تَأْسَوْا عَلَىٰ مَا فَاتَكُمْ وَلَا تَفْرَحُوا بِمَا آتَاكُمْ»

◀ بدان کوش که به هر محالی، از حال و نهاد خویش بنگردی، که بزرگان به هر حق و باطلی از جای نشوند.

◀ توصیه به شکیبایی در برابر وقایع پیش پا افتاده.

◀ هر شادی که بازگشت آن به غم است آن را شادی مشمر به وقت نومیدی امیدوارتر باش و نومیدی را در امید، بسته

دان و امید را در نومیدی

◀ غم و شادی و امید و ناامیدی ناپایدارند.

شاد و بی‌غم بزی که شادی و غم زود آیند و زود می‌گذرند

همه کس را به سزا، حق شناس

﴿ لزوم حق اسی

پیران قبیله خویش را حرمت دار ولیکن به ایشان مولع مباش تا همچنان که هنر ایشان همی نی عیب نیز بتوانی دید.

﴿ لزوم احترام به پیران و پرهیز اطاعت کورکورانه از آنان

✓ داستان دیوار: در این داستان دیوار نماد جدایی است. همسایه نماد رفاقت و دوستی و بناها عامل و دستیار جدایی اند.

درس دوم

در فکر آن گودالم / که خون تو را مکیده است / هیچ گودالی چنین رفیع ندیده بودم

﴿ در حضيض هم می توان عزیز بود

﴿ اشاره به مثل «شرف المكان بالمکین»

﴿ چندان تناوری و بلند / که به هنگام تماشا / کلاه از سر کودک عقل می افتد.

﴿ ناتوانی عقل از درک بزرگی

هفتاد و نهمین درس

حاصل بی حاصلی نبود به جز شرمندگی

بید مجنون در تمام عمر، سر بالا نکرد

﴿ نکوهش بی حاصلی و بی ثمری

ندید اندر جهان تاراج غم را

چو سرو از راستی بَرزد عَلم را

✓ در این بیت جهان بی معنی است باید «خزان» باشد.

﴿ ستایش صداقت و راستی

دانی ز چه رو همی کند نوحه گری؟

هنگام سپیده دم خروس سحری

از عمر شیبی گذشت و تو بی خبری

یعنی که نمودند در آیینۀ صبح

﴿ هشدار به زودگذری دنیا و عمر

﴿ و بَدَل مَهجَتِه فیک لیستَنقَذ عبادک من الجهاله و حیره الضلاله

﴿ او، حسین، خونش را در راه تو داد تا بندگانت را از نادانی و سرگردانی گمراهی نجات بخشد.

گنج حکمت درس سوم:

﴿ شهر را از عدل، دیوار کن و راهها از ظلم و خوف پاک کن که حاجت نیست به گل و خشت و سنگ و گچ.

﴿ عدل و داد لازمه حاکم و مرجح بر امور دیگر است.

درس پنجم

✓ مفهوم کلی این درس «یقین به زوال حکومت ظالمان» است.

بر حلق و بر دهان شما نیز بگذرد

آب اجل که هست گلوگیر خاص و عام

هم بر چراغدان شما نیز بگذرد

بادی که در زمانه بسی شمعها بکشد

﴿ اشاره به آیه «کُلُّ نَفْسٍ ذائِقَه الموت» دارد. (هر کس مرگ را می چشد).

بیداد ظالمان شما نیز بگذرد

چون داد عادلان به جهان در بقا نکرد

﴿ وقتی حکومت دادگران پایدار نیست، وای بر حکومت بیدادگران.



✓ مفهوم بالا در بیتی از قلمرو فکری آمده است:

ما بارگه دادیم، این رفت ستم بر ما
بر قصر ستمکاران، گویی چه رسد خذلان

ای مفتخر به طالع مسعود خویشتن
تأثیر اختران شما نیز بگذرد
این بیت و چند بیت دیگر به این حدیث حضرت علی اشاره دارند:
الدَّهْرُ يَوْمَانِ: يَوْمٌ لَكَ وَ يَوْمٌ عَلَيْكَ (روزگار دو روزی بیش نیست یک روز با تو و یک روز بر تو است)

بر تیر جورتان ز تحمل سپر کنیم
تا سختی کمان شما نیز بگذرد
سفارش به تحمل در برابر زورگویان، زیرا قدرت آنان بالاخره نابود می‌شود.

۱. در این بیت، چه مفاهیمی را می‌توانیم استخراج کنیم؟

هر که گیرد عنان مرکبش، از
بر در بخت بد فرود آید
عاقبت ناخوش طمع و حرص

همت بلند دار که نزد خدا و خلق
باشد به قدر همت تو اعتبار تو
دعوت به داشتن همت بلند

شعرخوانی درس پنجم: در شعر همای رحمت، سراسر ستایش خلق حضرت علی به چشم می‌خورد (رحمت، خداشناسی، بخشندگی، مدارا با اسیر، فرزندی‌پروری، وفا و پاک‌بازی، جوانمردی که اشاره به حدیث لافتی آلا علی لا سیف آلا ذوالفقار دارد)

درس پنجم

ستایش: به نام کردگار

افلاک: ج فلک، آسمان
رزاق: روزی دهنده
زهی: هنگام اظهار خشنودی یا شگفتی از چیزی یا تشویق و تحسین کسی گفته می‌شود. خوشا، آفرین، شگفتا
فروغ: روشنایی، پرتو
فضل: لطف، توجه، رحمت، احسان ... که از خداوند می‌رسد.
کام: دهان

فرج: گشایش، گشایش در کار و از میان رفتن غم و رنج
گلبن: بوته یا درخت گل، به‌ویژه بوته گل سرخ
معرکه: میدان جنگ، جای نبرد
مفتاح: کلید
مکاید: ج مکیدت، مکرها، حيله‌ها
میعاد: وعده، قرار، میعاد نهادن: قرار گذاشتن
نادره: بی‌همتا، شگفت‌آور
نمط: روش، طریقه؛ زین نمط: بدین ترتیب
نیلوفری: صفت نسبی، منسوب به نیلوفر، به رنگ نیلوفر، لاجوردی؛ در متن درس، مقصود از «پرده نیلوفری»، آسمان لاجوردی است.

درس یکم: چشمه گنج

حکمت: پیرایه خرد

برازندگی: شایستگی، لیاقت
پیرایه: زیور و زینت
تیزپا: تندرو، تیزرو
جافی: ستمگر، ظالم
حازم: محتاط
خیره: سرگشته، حیران، فرومانده
دست‌برد: هجوم و حمله؛ دست‌برد دیدن: مورد حمله و هجوم قرار گرفتن
شکن: پیچ و خم زلف
صورت‌شدن: به نظر آمدن، تصوّر شدن
غُلغله‌زن: شور و غوغاکنان

تیمار: غم، حمایت و نگاهداشت، توجه؛ تیمارداشتن: غمخواری و محافظت از کسی که بیمار باشد یا به بلا و رنجی گرفتار شده باشد؛ پرستاری و خدمت کردن
ضایع: تباه، تلف
غفله: ج عامل، کارگران؛ در فارسی امروز کلمه عمله، به صورت مفرد، به معنی یک تن کارگر زبردست بنا به کار می‌رود.

درس دوم: از آموختن ننگ مدار

روان‌خوانی: دیوار

تیمار: غم، حمایت و نگاهداشت، توجه؛ تیمارداشتن: غمخواری و محافظت از کسی که بیمار باشد یا به بلا و رنجی گرفتار شده باشد؛ پرستاری و خدمت کردن
ضایع: تباه، تلف
غفله: ج عامل، کارگران؛ در فارسی امروز کلمه عمله، به صورت مفرد، به معنی یک تن کارگر زبردست بنا به کار می‌رود.

درس نهم: توحید

ملکا، ذکر تو گویم که تو پاکی و خدایی
 ﴿گوش به فرمان خداوند داشتن﴾
 نروم جز به همان ره که توام راه نمایی

همه درگاه تو جویم همه از فضل تو بویم
 ﴿توحید و فضل خداوند﴾
 همه توحید تو گویم که به توحید سزایی

نتوان وصف تو گفتن که تو در فهم نگنجی
 ﴿خداوند در فهم و زبان ما گنجایی ندارد. نظیر و مانندی نیز برایش نیست. اشاره به آیه «لیس کمثله شی»﴾
 نتوان شبهه تو گفتن که تو در وهم نیایی

همه غیبی تو بدانی، همه عیبی تو ببوشی
 ﴿مصرع نخست به غیب دانی و عیب پوشی و مصرع دوم به «تعز من تشاء و تدلُّ من تشاء» اشاره دارد.﴾
 همه غیبی تو ببوشی، همه کمی تو فرازی

درس دهم: شکر

﴿مَنْ خَدَىٰ رَا، عَزَّوَجَلَّ كَمَا طَاعَتْهُ مَوْجِبَ قَرَبَاتٍ أَسْتَوِيَّةٍ وَبِهِ شُكْرٍ أُنْدَرِشْ مَزِيدَ نِعْمَتٍ﴾
 ﴿شکر نعمت نعمت افزون کند﴾

از دست و زبان که برآید
 ﴿از شکرگزاری خداوند قاصریم﴾
 کز عهده شکرش به در آید؟

بنده همان به که ز تقصیر خویش
 ﴿عذر تقصیر به درگاه خداوند بردن﴾
 ورنه، سزاوار خداوندی‌اش
 عذر به درگاه خداوند آورد
 کس نتواند که به جای آورد

﴿بَارَانِ رَحْمَتِ بِي حَسَابِشْ هَمِه رَا رَسِيدِه وَ خَوَانِ نِعْمَتِ بِي دَرِيغَشْ هَمِه جَا كَشِيدِه﴾
 ﴿روزی و بخشش فراگیر خداوند﴾

﴿پَرْدِه نَامُوسِ بِنْدِگَانِ بَه گَنَاهِ فَاحِشِ نَدَرْد وَ وَظِيْفَه رُوزِي بَه خَطَايِ مَنْكَرِ نَبَرْد﴾
 ﴿چشم پوشی خداوند از گناه بنده. (حفظ آبرو و حفظ روزی بنده)﴾

﴿فَزَاشْ بَادِ صَبَا رَا كَفْتِه تَا فَرَشِ زَمَرْدِينِ بَگَسْتَرْد وَ دَايِه اَبْرِ بَهَارِي رَا فَرْمُودِه تَا بِنَاتِ نَبَاتِ دَر مَهْدِ زَمِينِ پَيْرُورْد. دَرخْتَانِ رَا بَه خَلْعَتِ نُورُوزِي قِيَايِ سَبْزِ رُوقِ دَر بَرگَرَفْتِه وَ اَطْفَالِ شَاخِ رَا بَه قُدُومِ مَوْسَمِ رَبِيعِ كَلَاهِ شَكُوفَه بَر سَرِ نِهَادِه. عَصَارَه تَا كِي بَه قُدْرَتِ اَوْ شَهْدِ فَايِقِ شُدِه وَ تَخْمِ خَرْمَايِي بَه تَرِيْبَتَشْ نَخْلِ بَاسِقِ كَشْتِه﴾
 ﴿خالق بهار و پرورنده گیاهان خداوند است﴾

ابر و باد و مه و خورشید و فلک در کارند
 همه از بهر تو سرگشته و فرمان بردار
 ﴿مه پدیده‌های طبیعت در خدمت انسانند پس باید بهوش باشیم﴾
 تا تو نانی به کف آری و به غفلت نخوری
 شرط انصاف نباشد که تو فرمان نببری

﴿چِه غَمِ دِيوَارِ اَمْتِ رَا كِه دَارْدِ چُونِ تُو پَشْتِيْبَانِ / چِه بَاكِ از مَوْجِ بَحْرِ اَن رَا كِه بَاشْدِ نُوْحِ كَشْتِيْبَانِ؟﴾
 ﴿پناه و تکیه‌گاه بودن پیامبر برای امت﴾

﴿ يا مَلَائِكَتِي قَدِ اسْتَحْيَيْتُ مِنْ عَبْدِ وَ لَيْسَ لَهُ غَيْرِي فَقَدْ غَفَرْتُ لَهُ ﴾

﴿ شرم خداوند از بنده و بی بودن بنده خدا

﴿ عاکفان کعبه‌ی جلالش به تقصیر عبادت معترف که: ما عَبَدْنَاكَ حَقَّ عِبَادَتِكَ

﴿ حَقَّ عِبَادَتِكَ خداوند آن‌گونه که باید گزارده نمی‌شود.

﴿ ما عَرَفْنَاكَ حَقَّ مَعْرِفَتِكَ

﴿ خدا آن‌گونه که باید شناخته نمی‌شود.

گر کسی وصف او ز من پرسد بی دل از نشان چه گوید باز؟
عاشقان کُشتگان معشوق‌اند بر نیاید ز کُشتگان آواز

✓ به خاطر داشتیم که چون به درخت گل رسم دامنی پر کنم هدیه اصحاب را، چون برسیدم، بوی گلم چنان مست کرد که دامنم از دست برفت

﴿ اشاره به: من عرف الله كلَّ لسانه (هر که خدا را شناخت زبانش لال می‌شود)

✓ همچنین بی‌تی که در قلمرو فکری به این مفهوم اشاره دارد:

هیچ نقاشی نمی‌بیند که نقشی برکشد و آنکه دید، از حیرتش کلک از بنان افکنده‌ای

ای مرغ سحر عشق ز پروانه بیاموز کان سوخته را جان شد و آواز نیامد

﴿ عاشق باید بسوزد و دم نزند.

این مدعیان در طلبش بی خیراند کان را که خیر شد، خیری باز نیامد

﴿ خداشناسی به قیل و قال و هیاهو نیست. آنکه خدا را شناخت محو و فانی می‌شود.

﴿ يا مَلَائِكَتِي قَدِ اسْتَحْيَيْتُ مِنْ عَبْدِ وَ لَيْسَ لَهُ غَيْرِي فَقَدْ غَفَرْتُ لَهُ ﴾

﴿ «انی خالقٌ بشرًا من طین» / «حاسبوا قبل أن تحاسبوا» / «لِكَيْلًا تَأْسَوْا عَلَى مَا فَاتَكُمْ وَلَا تَفْرَحُوا بِمَا آتَاكُمْ»

﴿ (از آنچه از دست می‌دهید غمگین نشوید و از آنچه به دست می‌آورید، شاد نشوید)

﴿ «شرف المكان بالمکین» / «كلُّ نفسٍ ذاتُه الموت» / «الدَّهْرُ يَوْمَانِ: يَوْمٌ لَكَ وَ يَوْمٌ عَلَيْكَ»

﴿ «لیس کمثله شی» / «تعز من تشاء و تذلل من تشاء»

﴿ من عرف الله كلَّ لسانه (هر که خدا را شناخت زبانش لال می‌شود)



تاریخ ادبیات فرسنگ یک

| نام اثر | پدیدآور | موضوع | نظم/ نثر (قالب) |
|-----------------------|---------------------|-------------------------|-------------------|
| الهی‌نامه | عطار نیشابوری | عرفانی | نظم |
| داستان‌های صاحب دلائل | محمدی اشتهاردی | داستانی - تعلیمی | نثر |
| دیوار | جمال میرصادقی | داستان نمادین | نثر |
| قابوس‌نامه | عنصرالمعالی کیکاووس | تعلیمی | نثر |
| گلستان | سعدی | تعلیمی | نثر آمیخته به نظم |
| کلیله و دمنه | ترجمه نصرالله منشی | تعلیمی (داستان حیوانات) | نثر آمیخته به نظم |

✓ سیف‌الدین محمد فرغانی، در سده هفتم هجری هم‌زمان با حمله مغول می‌زیست.

نویسنده: ...

✓ کلماتی که نشان‌دهنده یا دلالت‌کننده به مفهوم یا مفاهیمی هستند. مثلاً پروانه و شمع در ادبیات فارسی به معشوق دلالت دارند؛ منتهی در بسیاری از موارد پروانه و شمع نماداند.

✓ توضیح نماد و تفاوت آن کمی پیچیده است. مهم‌ترین تفاوت نماد با استعاره در این است که همان‌گونه که پیش‌تر دیدیم، هر استعاره را اگر یک «غیر حقیقت» بدانیم، حقیقت آن تنها یک کلمه است؛ یعنی برابر یا مابه‌ازایش فقط یک چیز یا یک حقیقت است.

✓ مثل مرجان، که حقیقتش در متن یک چیز است و آن هم «لب» است.

✓ ولی نماد، تفسیر می‌شود و برابرها بسیار دارد. مثلاً شب در ادبیات معاصر ما نماد خفقان و ظلم و تباهی و استبداد است و تنها به یک امر دلالت ندارد.

✓ تفاوت بارز دیگر استعاره و نماد در این است که سنبلی در بیشتر مواقع اگر در معنای حقیقی خویش به کار نرفته باشد، استعاره از زلف است ولی کلمه‌ای مثل دریا که در درس «چشمه» آمده است، ممکن است در یک متن نماد بزرگی باشد، در متنی دیگر نماد بخشندگی و در متن سوم نماد عالم حقیقت باشد. پس هر شاعری می‌تواند نماد خلق کند ولی خلق استعاره به این راحتی نیست و روندی بسیار کند دارد.

✓ **نمادهای پرکاربرد در ادبیات فارسی:**

شیر: زورمندی و شجاعت
 پروانه: عاشق پاک‌باز
 روباه: ترس و حيله
 سرو: آزادگی و عدم وابستگی
 فیل: بزرگی و قدرت
 دریا: عالم جان یا عالم حقیقت درست مانند نیستان
 مور: ضعف و کوچکی

✓ **مباحث مهم قلمرو ادبی فرسنگ یک:**

حس‌آمیزی - مجاز - جناس همسان - حسن تعلیل - قافیه و ردیف - استعاره - نماد

✓ **مباحث مهم قلمرو ادبی فرسنگ یک:**

شیوه عادی و بلاغی کلام - انواع حذف - مضارع اخباری - فرمول گروه اسمی (هسته + صفت + ...)
 معانی فعل کشت - نقش دستوری ضمائر متصل



ادبیات

ستایش: ملکا، ذکر تو گویم

پویدن: حرکت به سوی مقصدی برای به دست آوردن و جست‌وجوی چیزی، تلاش، رفتن
ثنا: ستایش، سپاس
جزا: پاداش کار نیک
جلال: بزرگواری، شکوه، از صفات خداوند که به مقام کبریایی او اشاره دارد.
جود: بخشش، سخاوت، گرم
حکیم: دانا به همه چیز، دانای راست‌کردار، از نام‌های خداوند تعالی؛ بدین معنا که همه کارهای خداوند از روی دلیل و برهان است و کار بی‌هوده انجام نمی‌دهد.
رحیم: بسیار مهربان از نام‌ها و صفات خداوند
روی: مجازاً امکان، چاره
سرور: شادی، خوشحالی
سزا: سزاوار، شایسته، لایق
شبه: مانند، مثل، همان
عز: ارجمندی، گرمی‌شدن، مقابل دل
فضل: بخشش، گرم
کریم: بسیار بخشنده، بخشاینده، از نام‌ها و صفات خداوند
ملک: پادشاه، خداوند
نماینده: آن‌که آشکار و هویدا می‌کند، نشان‌دهنده
وهم: بی‌شبهه و شک بودن، امری که واضح و ثابت شده باشد.

درس یکم: شکر نعمت

گنج حکمت: گمان
اعراض: روی‌گرداندن از کسی با چیزی، روی‌گردانی
ینابت: بازگشت به سوی خدا، توبه، پشیمانی
انبساط: حالتی که در آن، احساس بیگانگی و ملاحظه و رودربایستی نباشد؛ خودمانی شدن
باسق: بلند، بالیده
بنات: ج بنت، دختران
پتان: سرانگشت، انگشت
تاک: درخت انگور، زز
تتقه: باقی‌مانده؛ تتقه دور زمان: مایه تمامی و کمال گردش روزگار، مایه تمامی و کمال دور زمان رسالت
تحفه: هدیه، ارمغان
تحیر: سرگشتگی، سرگردانی
تضرع: زاری کردن، التماس کردن
تقصیر: گناه، کوتاهی، کوتاهی کردن
جسیم: خوش‌اندام
جلیه: زیور، زینت
خوان: سفره، سفره فراح و گشاده
دایه: زنی که به جای مادر به کودک شیر می‌دهد یا از او پرستاری می‌کند.
ربیع: بهار

روزی: رزق، مقدار خوراک یا وجه معاش که هر کس روزانه به دست می‌آورد
 یا به او می‌رسد؛
وظیفه روزی: رزق مقزّر و معین
شفیع: شفاعت کننده، پایمرد
شهد: عسل؛ شهد فایق: عسل خالص
صفت: برگزیده، برگزیده از افراد بشر
عاکفان: ج عاکف، کسانی که در مدتی معین در مسجد بمانند و به عبادت پردازند.
عزوجل: گرمی، بزرگ و بلندمرتبه است؛ بعد از ذکر نام خداوند به کار می‌رود.
عصاره: آبی که از فشردن میوه یا چیز دیگر به دست آورند؛ افشره، شیر
فاحش: آشکار، واضح
فایق: برگزیده، برتر
فزاش: فرش‌گستر، گسترنده فرش
قیا: جامه، جامه‌ای که از سوی پیش باز است و پس از پوشیدن دو طرف پیش را با دکمه به هم پیوندند.
قدوم: آمدن، قدم‌نهادن، فرارسیدن
قسیم: صاحب‌جمال
کابنات: ج کابنه، همه موجودات جهان
کرامت‌کردن: عطاکردن، بخشیدن
مراقبت: در اصطلاح عرفانی، کمال توجه بنده به حق و یقین بر اینکه خداوند در همه احوال، عالم بر ضمیر اوست؛ نگاه داشتن دل از توجه به غیر حق
مزید: افزونی، زیادی
مطاع: فرمانروا، اطاعت شده، کسی که دیگری فرمان او را می‌بزد.
معاملت: اعمال عبادی، احکام و عبادات شرعی، در متن درس، مقصود همان کار مراقبت و مکاشفت است.
معترف: اقرارکننده، اعتراف کننده
مفخر: هر چه بدان فخر کنند و بنازند؛ مایه افتخار
مفرح: شادی‌بخش، فرح‌انگیز
مکاشفت: کشف کردن و آشکار ساختن، در اصطلاح عرفانی، پی بردن به حقایق است.
منسوب: نسبت داده شده
منت: سپاس، شکر، نیکویی
منگر: زشت، ناپسند
موسوم: فصل، هنگام، زمان
ناموس: آبرو، شرافت
نبات: گیاه، زستنی
نبی: پیغمبر، پیام‌آور، رسول
نسیم: خوش‌بو
واصفان: ج واصف، وصف کنندگان، ستایندگان
ورق: برگ
وسیم: دارای نشان پیامبری
وظیفه: مقرری، وجه معاش

لا ت آ م و ز ش ی ف ر س ن گ ا و ل

۱ از میان ابیات زیر در کدام بیت‌ها جابه‌جایی «ضمیر پیوسته» صورت گرفته است؟

- (الف) ای گلبن خندان به چنین حسن و لطافت
(ب) تا در ره پیروی به چه آیین روی ای دل
(ج) باغبان چمن حسن توام گو دگران
(د) ای خرد خام به میخانه بر
- (۱) الف، ج (۲) الف، د (۳) ب، ج (۴) ب، د

۲ عبارت «خوان نعمت بی دریغش همه‌جا کشیده» با کدام بیت قرابت مفهومی دارد؟

- (۱) همه جا خوان نعمت عشق است
(۲) چه حاجت گستراندن خوان خود را
(۳) جود تو دهد ز رحمت و لطف خیر
(۴) مرا در بارگاه عدل خوان‌هاست
- عالمی لطف و رحمت عشق است
خورم بر خوان مردم نان خود را
لطفت نکند ز رحمت و جود گذر
به هر خوان سعادت، میهمان‌هاست

۳ مفهوم عبارت «به زبان، دیگر مگو و به دل دیگر مدار.» در کدام گزینه نیامده است؟

- (۱) همی پهلوان بودم اندر جهان
(۲) دل اگر با زبان نباشد یار
(۳) خلقی زبان به دعوی عشقش گشاده‌اند
(۴) دل چو درست است زبان را بهل
- یکی بود با آشکارم نهان
هر چه پوید زبان بود بیکار
ای من غلام آن‌که دلش با زبان یکی است
نام زبان از چه بری سوی دل

۴ هسته گروه اسمی روبه‌روی همه گروه‌ها درست است به جز:

- (۱) تعیین ارزش دقیق معنایی عناصر زبان: ارزش
(۲) مجموعه آثار ادبی گذشته این مرزوبوم: مجموعه
(۳) رابطه هم‌نشینی هر واحد زبانی با واحد زبانی دیگر: رابطه
(۴) کوچک‌ترین واحد زبانی بامعنای مستقیم و غیرمستقیم: واحد

۵ در کدام گزینه گروهی اسمی هست که الگوی آن با بقیه گروه‌ها متفاوت است؟

- (۱) بیست‌وپنج سلاح خاص / هر خبر خوش
(۲) کدام زمین وسیع؟ / این مردم نادان
(۳) بهترین پیغامبر خدا / چند کتاب کتابخانه
(۴) صدوهفتاد دوندۀ تازه‌نفس / روز سرنوشت‌ساز نبرد

۶ کدام بیت مجاز ندارد؟

- (۱) گو شمع میاری در این جمع که امشب
(۲) سر آن ندارد که امشب برآید آفتابی
(۳) دل نبیند آن‌که باشد جسم و جان را او حجاب
(۴) هرگز وجود حاضرغایب شنیده‌ای؟
- در مجلس ما ماه رخ دوست تمام است
چه خیال‌ها گذر کرد و گذر نکرد خوابی
سر ندارد آن‌که بنهد پا در این ره سوسری
من در میان جمع و دلم جای دیگر است

۷ نقش دستوری کدام دو بخش مشخص شده، یکسان است؟

- (۱) اگر در شب ببینندش شود از روز روشن تر
(۲) تو ز ما فارغی و حلقه‌به‌گوشان درت
(۳) پروانه او گر رسدم در طلب جان
(۴) گاه در مصطبه دردی کش رندم خوانند
- ور از چاهی ببینندش شود آن چاه ایوانی («ش» پس از «ببینند»)
گوش امید به در، منتظر فرمانند («ت» پس از «در»)
چون شمع همان دم به دمی جان بسپارم («م» پس از «رسد»)
گاه در خانقهم صوفی دانند (خانه محل سکونت درویشان) («م» پس از «خانقه»)
- (۱) الف، ب (۲) ج، د (۳) الف، د (۴) ب، ج

۸ در کدام بیت نقش دستوری گروهی که صفت اشاره دارد، مفعول است؟

- (۱) بس که بسوزد از غمش این دل سوزناک من
(۲) بر گل روی تو آن خال معنبر که نشانده؟
(۳) کیست این فتنه‌ی نوخاسته کز مهر رخس
(۴) شکر بر خویشتن خندد گر آن ماه
- دود برآید از جگر ز آتش دل کباب را
بر مه عارضت آن خط مسلسل که نوشت؟
این دل شیفته حال آمد و بنشست اینجا
به شکرخنده بگشاید دهان را